

تجربه استخراج فقه و

نظام سیاسی از سیره نبوی

حجت الاسلام رسول جعفریان

دانشیار گروه تاریخ دانشگاه تهران

مقاله ۷



تبدیل سیره نبوی به فقه سیاسی و حکومتی در یک‌صد سال گذشته

در اینجا دو سؤال اساسی وجود دارد:

۱. چه عامل یا عواملی سبب توجه مجدد ما به سیره نبوی در یک سال اخیر شده و مهمترین رویکرد ما در این توجه مجدد چه بوده است؟

۲. آیا و چگونه می‌توانیم از «سیره نبوی»، «قواعد فقهی» برای اداره زندگی فردی و اجتماعی خود استخراج کنیم؟ با چه ضوابطی و براساس چه معیارهایی؟

علاوه بر این دو پرسش فرعی هم هست:

۱. در صد ساله گذشته چه کارنامه‌ای در این زمینه داریم؟

تولیدات علمی ما چگونه و در چه سطح و میزانی بوده است؟

۲. اینکه گروههای اسلامی، حتی رفتارهای افراطی و تفریطی

خود را مستند به سیره نبوی می‌کنند، آیا معیار علمی دارد؟

در پاسخ اینها باید گفت: در حدود یک قرن پیش که دولت

عثمانی رو به اضمحلال قطعی گذاشت و «خلافت اسلامی» با

سابقه ۱۳۰۰ ساله از میان رفت، این تصور برای مسلمانان پدید

آمد که ممکن است این انحلال، آغازی بر نابودی کامل اسلام

و مسلمانی باشد. به همین دلیل، تلاش‌های فراوانی شد تا

خلافت اسلامی همچنان زنده بماند. در واقع، خلافت عثمانی

به‌ویژه سلطان عبدالحمید که از مدتها پیش انحلال و زوال

خود را حدس زده بود، سعی کرد این تصور را در دنیای اسلام

در حدود یک قرن پیش که دولت عثمانی رو به اضمحلال قطعی گذاشت و «خلافت اسلامی» با سابقه ۱۳۰۰ ساله از میان رفت، این تصور برای مسلمانان پدید آمد که ممکن است این انحلال، آغازی بر نابودی کامل اسلام و مسلمانی باشد. به همین دلیل، تلاش‌های فراوانی شد تا خلافت اسلامی همچنان زنده بماند.

دامن بزند که اگر من نابود شوم، اسلام هم از بین خواهد رفت. تصویری که بسیاری از بخش‌های دنیای اسلام آن را جدی گرفتند و آینده مبهمی را به ویژه برای اهل سنت ترسیم کرد. این وضعیت سبب شد تا در سراسر دنیای اسلام جنبش احیای خلافت شکل گیرد، امری که تحولات سیاسی سریع عالم و عقب ماندگی عثمانی، اجازه ظهور و بروز به آن را نداد و خلافت عثمانی در کمال ناباوری مسلمانان از میان رفت.

عامل مهم دیگری هم برای توجه نخبگان و نویسندگان ما به گذشته اسلام وجود داشت. رهبران مسلمانان در نیمه دوم قرن نوزدهم یکباره با موجی از حملات به اسلام روبه رو شدند. فضایی که مسلمانان را به وحشت انداخت و اساس آن، این بود که غرب با هجومی گسترده حس کردند، فرهنگ خود به کشورهای شرقی اسلامی وارد کرد. مسلمانان حس کردند که عقب مانده‌اند و ترس آنها از این بود که فرهنگ عمومی غرب که اساس آن لائیک و ضد دینی بود، روی جوانان مسلمان و نسل آینده تأثیر گذاشته و دنیای اسلام روی به اضمحلال بگذارد. در آستانه سقوط عثمانی آنچه از بین رفت، چیزی بود که نامش نظام اسلامی بود و اکنون دولت‌های استعمارگر به جای اسلام، فرهنگی را به دنیای اسلام عرضه می‌کردند. تبلیغات تبشیری مسیحی نیز بر این ترس می‌افزود. یعنی احتمال مسیحی شدن جوانان نیز می‌رفت. اما در کل، مشکل در نوعی عقب ماندگی تمدنی بود که برخی از نخبگان تصور می‌کردند با مرور سیره نبوی، به عنوان روشی که عامل اساسی شکل‌گیری عظمت مسلمانان بوده، می‌توانند روح تازه‌ای در تمدن نیمه جان اسلامی بدمند.

در اینجا بود که مسلمانان به بازخوانی اسلام و دولت‌های اسلامی پرداختند و سعی کردند تا هم الگوی تازه‌ای برای نظام اسلامی بیابند و هم اسلام را توانمند کنند، تا در برابر هجوم فرهنگ غرب که همراه با انتقادات گسترده‌ای نسبت به اسلام در بعد عقیدتی و شریعتی بود، بایستند.

برای یک مسلمان کدام مقطع از تاریخ اسلام می‌توانست چنین اهمیتی داشته باشد؟ پاسخ آن ساده و آسان بود؛ سیره نبوی. این بهترین دوره‌ای بود که مسلمانان همیشه با نگاهی مقدس به آن می‌نگریستند و آن را بهترین و عالی‌ترین دوره تلقی می‌کردند. احساس نیاز به بازخوانی سیره نبوی، در سراسر جهان اسلام از شبه قاره تا مصر و بسیاری از نقاط دیگر مطرح شد.

این بازخوانی شامل دو بخش می‌شد؛ نخست در اصل نظام اسلامی بود و اینکه خلافت اسلامی یا حکومت اسلامی چگونه از سیره نبوی استخراج می‌شود؟ در واقع، ابهامی

پیش آمده بود که اساساً خلافت اسلامی، اساس اسلامی دارد یا یک شکل معمولی برای حکومت است که مسلمانان درست کرده‌اند؟ اگر فقط یک شکل و طبعاً قابل تغییر است، می‌تواند نباشد و به گونه‌ای دیگر عمل شود. کسانی که اسلامگرا بودند، حکومت اسلامی را جایگزین خلافت اسلامی کردند. آنان از اجرای حکومت اسلامی در یک کشور سخن گفتند، از اینکه باید شریعت اسلام اجرا شود. اجرای شریعت امری بود که در بهترین صورت خود، در سیره نبوی قابل رؤیت و درک بود. بنابراین این امر عاملی شد برای اینکه بازخوانی سیره نبوی در دستور کار مسلمانان قرار گرفته و شروع به پژوهش در آن کنند. جدای از این، برخی از روشنفکران جهان اسلام، اساساً در اصل حکومت یا خلافت اسلامی تردید داشتند و اسلام را دینی بدون آیین حکومت تلقی می‌کردند. علی عبدالرازق با مطرح کردن این مسأله در مصر لرزه بر اندام اسلامگرایان سنتی انداخت که در نهایت منجر به بیرون راندن وی از امت اسلامی شد. پس از آن، علما تلاش کردند نشان دهند که اسلام، نظام سیاسی دارد. بهترین منبع برای اثبات این قضیه این بود که به سراغ سیره نبوی بروند و با استمداد از آن اثبات کنند که اسلام نظام سیاسی دارد.

در این باره مقاله‌ای با عنوان «کتاب الترتیب الاداریه در چه بستر تاریخی و فرهنگی تألیف گردید»، در سال ۱۳۸۴ نوشته شد که در تاریخ ۲۲ بهمن ۱۳۹۰ در وبلاگم در خبرآنلاین گذاشتم. آن مقاله تکمیل همین بحث است.

آنچه گذشت نشان می‌دهد که در آستانه قرن چهاردهم هجری / بیستم میلادی، نیاز تازه‌ای برای بازخوانی سیره نبوی پدید آمده بود؛ نیازی که متفاوت با فضای گذشته بود. در گذشته، سیره نبوی ضمن آنکه آموزنده و منبعی برای شناخت شخصیت پیامبر (ص) یا همان چیزی که دقیقاً معنای سیره را تداعی می‌کند بود، بیشتر نوعی تاریخ تلقی می‌شد، اما این بار، نگاه تازه‌ای برای شناخت سیره مطرح شد.

اگر به شرایط دیگر جامعه اسلامی در مقطع اوایل قرن چهاردهم هجری بنگریم، ضرورت‌های دیگری را هم برای رویکرد جدید مسلمانان به سیره نبوی ملاحظه خواهیم کرد. یکی از آنها این است که مسلمانان درک تازه‌ای از عقب ماندگی خود پیدا کردند. آنان حس کردند حرفی برای گفتن ندارند و دنیا با پیشرفت‌های خود، آنان را کنار زده است. تکاپو و تلاش برای بازگشت به چرخه تمدن و کوشش برای نشان دادن هویت اسلامی، همان چیزی که روزگاری بزرگترین اعتماد به نفس را به مسلمانان داده بود، سبب شد تا آنان یکبار دیگر به بازخوانی اسلام و سیره نبوی بپردازند. این بازخوانی

خلافت عثمانی به ویژه سلطان عبدالحمید که از مدتها پیش انحلال و زوال خود را حدس زده بود، سعی کرد این تصور را در دنیای اسلام دامن بزند که اگر من نابود شوم، اسلام هم از بین خواهد رفت. تصویری که بسیاری از بخش های دنیای اسلام آن را جدی گرفتند و آینده مبهمی را به ویژه برای اهل سنت ترسیم کرد. این وضعیت سبب شد تا در سراسر دنیای اسلام جنبش احیای خلافت شکل گیرد، امری که تحولات سیاسی سریع عالم و عقب ماندگی عثمانی، اجازه ظهور و بروز به آن را نداد و خلافت عثمانی در کمال ناباوری مسلمانان از میان رفت.

الاسلام و نظام الحکم و تلاش وی برای اثبات این فرضیه که اسلام نظام سیاسی خاصی را توصیه نمی کند، تلاش ها برای اثبات فرضیه عکس آن، و اینکه اسلام نظام سیاسی دارد، آغاز شد. در اینجا دو نکته مهم بود؛ یکی اینکه در شریعت اسلام، احکام و قوانین سیاسی وجود دارد و سیاست و دیانت درهم تنیده است، دوم آنکه اسلام نظام سیاسی دارد، یعنی برای انتخاب حاکم، معیارهای انتخاب و کیفیت حکومت کردن او برنامه دارد.

شاید بتوان نکته سوم را بر این دو افزود و آن اینکه با نگارش این قبیل آثار، گوشه ای از تمدن اسلامی و اینکه اسلام دارای تمدن بوده است را نیز نشان می دهد.

یکی از نخستین کارها، کتاب **الترتیب الاداریه او نظام الحکم النبوی** از عبدالحی کتانی بود. در این کتاب، برای اثبات این نکته که نظام حکومتی رسول الله (ص) دارای همه گونه نظام اداری و سازمانی بوده، نه تنها از سیره نبوی استفاده شد، بلکه از سیره خلفای بعد نیز بهره برده شد و نمونه های فراوانی ارائه گردید. این رویه، در غالب کتابهایی که بعدها در این زمینه نوشته شد، به کار رفت. دلیل آن نیز این باور اهل سنت بود که سیره خلفای راشدین، سیره ای شرعی و قابل استناد است.

نکته مهم در این آثار، عمدتاً پاسخ دادن به این شبهه است که اسلام نظام سیاسی دارد یا نه؟، اما تقریباً کمترین یادی از خلافت عثمانی و لزوم احیای آن صورت نمی گیرد. هر چند در تفکر شماری از سلفی های تندرو در دو دهه اخیر، تمایلاتی برای احیای خلافت عثمانی، نه از نوع ترکی آن، بلکه با رهبری عرب دیده می شود. البته، رساله های سیاسی نوشته شده در آستانه سقوط دولت عثمانی در آن بلاد، که امروزه در پنج مجلد یک جا منتشر شده، غالباً تأکید بر احیای خلافت عثمانی دارد، امری که از دست رفت و بازگشت آن امکان ناپذیر شد.

به هر روی، هدف اصلی در نگارش این آثار این بود که نشان داده شود رسول خدا (ص) در مقام یک حاکم، یک فرمانده نظامی، یک مدیر اجرایی، آن هم با داشتن همه گونه نظامات برای اداره امور اقتصادی و سیاسی، دوره ده ساله ای را پشت سر گذاشته است. در این نظریه، هر بار که از حکومت و دولت یاد می شد، نظام حکومتی پیامبر (ص) مطرح می شد. این رویه تألیفی تا همین سالهای اخیر ادامه یافته و نه تنها از عنوان نظام الحکم و مفاهیم مشابه که از عناوینی چون «دولة الرسول» و مانند آن نیز استفاده شده است.

ب: شکل گیری فقه السیره ها

گونه دیگر از آثاری که محصول شرایط فکری جدید مسلمان در

به تصور آنان، به ایشان کمک می کرد تا نقاط ضعف خود را بشناسند و آن را جبران کنند.

این بازگشت، نوعی سلفی گری مدرن بود که در میان مصری ها و شمار دیگری از مسلمانان به ویژه در شبه قاره پدید آمد. این سلفی گری ربطی به سلفیه از نوع وهابی یا حتی ابن تیمیه ای آن نداشت، اما می توانست با آن پیوند بخورد. تلاش عمده این بود که ما باید از عصر طلایی اسلام که همان سیره نبوی است، الگو برداریم.

بازخوانی سیره نبوی با چه رویکردی صورت گرفت؟

هدف از بازخوانی سیره نبوی، تبدیل آن به آموزه ای برای دنیای اسلامی بود که در آستانه قرن چهاردهم گرفتار بحران های مختلف شده بود، استقلال سیاسی خود را از دست داده بود، در زمینه فرهنگی گرفتار ضعف عمومی و کاهش اعتماد به نفس شده بود، جوانانش در حال روی آوردن به ارزش های غربی بودند، اقتصادش ورشکسته شده و هزاران مشکل و بحران دیگر که در یک کلام، نداشتن ثبات فکری و سیاسی و امنیتی و اجتماعی بود.

مصلحان اسلامگرا اصرار داشتند که اسلام گرفتار انحراف و اشکال شده و باید به بازخوانی آن نشست. عقاید اسلامی در صورت کلامی کهن خود باید تغییر کند و به شکل مدرن درآید، شریعت و فقه اسلامی باید آماده اصلاحات شود و روح تازه ای در کالبد مسلمانان دمیده شود.

بخش مهمی از این بازخوانی روی سیره نبوی قرار داشت. باید روشن می شد که اسلام چگونه پدید آمد؟ با جامعه جاهلی چه کرد؟ چه نوع مبارزه ای را علیه دشمنان و کافران سامان داد؟ چگونه به تربیت نیرو پرداخت؟ چه اصول سیاسی بی را مطرح کرد تا بتواند به سمت تشکیل دولت برود؟ در امر جهاد با دشمنان چه کرد؟ از هجرت چه مفهومی را مطرح نمود؟ مناسبات اجتماعی و اخلاقی جامعه را چگونه نظم و سامان بخشید؟، به اقتصاد چه نگاهی داشت؟ به نظام اسلامی و امرشورا چگونه پرداخت؟ و بسیاری از پرسش های دیگر که می توانست پاسخ های درخوری در سیره نبوی پیدا کند.

در اینجا به دو پدیده مهم که نتیجه پدیده بازخوانی سیره ها در آغاز قرن چهاردهم بود، می پردازم و آثاری را بیان می کنم.

الف: شکل گیری آثار نظام الحکم

یکی از مهمترین زمینه های پژوهشی در سیره نبوی در قرن چهاردهم، پرداختن به مسأله نظام حکومت در اسلام است. اشاره شد که در جریان پدید آمدن کتاب علی عبدالرازق با عنوان

باید پرسید که مگر در گذشته فقها و محدثان فقیه ما توجه نداشتند که سیره یکی از منابع فقهی ماست؟ اگر توجه داشتند، چه دلیلی وجود داشت که این مسأله به عنوان یک پدیده مستقل مورد توجه قرار گیرد؟ به نظر می‌رسد این نویسندگان بر این باورند که در گذشته، چنین گرایشی به صراحت وجود نداشته و گرچه کم و بیش از سیره برای استنباط برخی از احکام فقهی استفاده می‌شده، اما گرایشی این چنین در فقه وجود نداشته است. بار دیگر باید پرسید: چرا ما برای دریافت احکام فقهی بیشتر و بیشتر به سراغ سیره رفتیم؟

بازخوانی سیره نبوی بود، نگارش فقه‌السیره‌ها بود که هدفش تبدیل داده‌های اطلاعاتی در سیره به فقه اسلامی بود، آن هم نوعی که اجتماعی‌تر، عمومی‌تر و فرهنگی‌تر باشد.

برخی از این آثار عبارت بودند از:

فقه‌السیره، محمد الغزالی، قاهره، ۱۹۸۲، ۵۰۰ ص.

فقه‌السیره النبویة، محمد سعید رمضان البوطی، دمشق، ۱۹۹۱، ۵۱۹ ص.

فقه‌السیره النبویة، منیر محمد غضبان، مکه، ۱۹۹۲، ۷۵۱ ص.

مقدمات فی فقه‌السیره، محمد العبداء، ریاض، ۱۴۲۴ ق، ۱۸۰ ص.

من فقه‌السیره النبویة، اکرم ضیاء‌العمری، بیروت، ۲۰۱۲

اینها آثاری است که تحت عنوان فقه‌السیره نوشته شده و البته شاید نمونه‌های دیگری هم وجود داشته باشد که یا با عناوین دیگری است یا همین عنوان و از چشم ما دور مانده است. طبیعی است که نباید تصور کرد که این شیوه نگارش صرفاً در کتابهایی است که عنوان فقه‌السیره دارند، بلکه بسیاری از آثار سیره‌ای نوشته شده در عربی، فارسی، اردو و ترکی، رویکردشان نشان دادن مسیری معین در تشکیل یک دولت اسلامی و همزمان بهره‌برداری فقهی از سیره نبوی برای پی‌ریزی یک جامعه اسلامی مبتنی بر شریعت با اسوه قرار دادن پیامبر(ص) است.

چرا فقه‌السیره مورد نیاز شد؟

باید پرسید که مگر در گذشته فقها و محدثان فقیه ما توجه نداشتند که سیره یکی از منابع فقهی ماست؟ اگر توجه داشتند، چه دلیلی وجود داشت که این مسأله به عنوان یک پدیده مستقل مورد توجه قرار گیرد؟ به نظر می‌رسد این نویسندگان بر این باورند که در گذشته، چنین گرایشی به صراحت وجود نداشته و گرچه کم و بیش از سیره برای استنباط برخی از احکام فقهی استفاده می‌شده، اما گرایشی این چنین در فقه وجود نداشته است. بار دیگر باید پرسید: چرا ما برای دریافت احکام فقهی بیشتر و بیشتر به سراغ سیره رفتیم؟

پیش از این به برخی از مطالب در این باره پاسخ دادیم و گفتیم که بازگشت به سیره نبوی به عنوان راه‌حلی برای یافتن درکی تازه از حکومت در اسلام و همین‌طور مسأله مهم تمدن اسلامی بود. ما با سیره می‌خواستیم هم تمدن اسلامی را زنده کرده و هم حکومت اسلامی را بنا کنیم. اما نکات دیگری هم هست که باید مورد توجه قرار داد؛ یکی از آن نکات این است که در گذشته، حوزه معرفت عمومی - انسانی به دو بخش شرعی و عرفی تقسیم شده بود و در حالی که بسیاری از مسائل

به صورت عرفی پیش می‌رفت، فقه حوزه خاص خود را داشت. در دنیای جدید، درآمیختگی ابعاد مختلف نظام اجتماعی و بردن آن یکجا زیر سلطه فرهنگ جدید غربی، مسلمانان را متوجه این نکته کرد که لازم است آنان نیز در این زمینه نوعی یکدستی در ساختار فرهنگ عمومی خود داشته باشند. در واقع به نظر رسید که می‌باید دایره فقه و شرع گسترش بیشتری پیدا کند و حوزه عرفی را نیز به صورت حوزه‌ای که توجیه شرعی دارد، درآورد. این عنایت بی سابقه نبود، اما این بار با شدت بیشتری دنبال شد.

پدیده یادشده ناشی از احساس دیگری هم بود و آن این اصل که اسلام، برای همه موضوعات تکالیف و دستوراتی دارد و بنابراین اگر فقه گذشته ما در این زمینه چنانکه باید و شاید پیش نرفته، به این دلیل بوده که از سیره نبوی درست بهره نگرفته است. این نگاه بر این بود که اکنون ما می‌توانیم و باید در تبیین و بازخوانی جدید از سیره نبوی، نه تنها به اشکالات غربی‌ها پاسخ بدهیم، بلکه نظامی را تدوین کنیم که به همه زوایای اجتماعی و فردی ما توجه داشته باشد. به عبارت دیگر، توقع و انتظار ما از اسلام، قدری از آنچه پیش از این بود، بیشتر شد و به همین دلیل، به روش‌هایی روی آوردیم که فقهای قدیم به آن توجه نکرده بودند. ما این گرایش را در میان فقهای قدیم عیب آنان دانسته و نوعی نقص به حساب آوردیم و تلاش کردیم با مطالعه عمیق‌تر سیره آن را جبران کنیم. بدین ترتیب از نظر ما، کتب سیره نبوی دریایی تلقی شد که برای بسیاری از پرسش‌های بی‌پاسخ یا برابر پاسخ‌های نادرست گذشته، می‌تواند پاسخ‌های معقول و متین و قانع‌کننده داشته باشد.

آنچه گذشت را از زاویه دیگری هم می‌توان توضیح داد و آن اینکه در یک نگاه، سیره رسول خدا(ص) تحقق عملی اسلام در عینیت جامعه است. به عبارت دیگر اسلام به صورت عینی در سیره نبوی محقق شده و تجربه‌ای است که اسلام را در جامعه مطرح و پیاده کرده‌شده نشان می‌دهد. بنابراین با خواندن تاریخ اسلام، ما می‌توانیم اسلام محقق شده و عینی را درک کنیم. سیره نبوی، نخستین تجربه عملی اسلام در ایجاد جامعه‌ای جدید براساس ارزش‌های دینی است. بنابراین اگر ما این جامعه را درست مطالعه کنیم، می‌توانیم از آن به عنوان یک الگو استفاده کنیم.

نقاط آسیب‌پذیر در فقه‌السیره‌ها

الف: نکته‌ای که نباید از آن غفلت کرد این است که این رویه، ممکن است بیش از آنکه در اندیشه تحقق اسلام اصیل باشد،



تلاش برای تبدیل
کردن برخی از رفتارهای
معمولی و ساده به یک
موضوع مهم و ارائه یک
حکم شرعی برای آن
یکی دیگر از زمینه‌های
آسیب‌پذیر در پدیده
فقه‌السییره‌هاست. در
سیره نبوی رویدادها و
اتفاقات بسیاری ثبت

شده است. برخی از
اتفاقات آشکارا جنبه
دینی یا اجتماعی و
حقوقی دارد. این
موارد هم در میان
آیات و احادیث و هم
شاید در ذیل همان
رویداد جنبه قانونی
و فقهی آن مورد تأمل
قرار گرفته است. اما
گاه موضوعاتی رخ
می‌دهد که به خودی
خود معمولی است،
یا یک رفتار طبیعی و
انسانی است و برخی
با غور بیش از حد در
این مباحث، علاقه‌مند
هستند آنها را نیز تبدیل
به یک موضوع با حکم
شرعی کنند.

ناصرالدین البانی، از همین زاویه نقدی بر فقه‌السییره محمد
سعید البوطی با عنوان *دفاع عن الحديث النبوی والسییره فی الرد
على جهالات الدكتور البوطی فی کتابه فقه السیره (ریاض،
مکتبه المعارف، ۲۰۱۰)* نوشت و ادعا کرد که جهالت وی به
احادیث سبب شده است تا وی از بسیاری از احادیث نادرست
در کتابش استفاده کرده و به آنها استناد کند. به نظر می‌رسد
بخش عمده اشکالات وی در بخش توسل و تبرک است که
بوٹی بر آن اصرار دارد و البانی مخالف آن است.

ج: تلاش برای تبدیل کردن برخی از رفتارهای معمولی و ساده
به یک موضوع مهم و ارائه یک حکم شرعی برای آن یکی
دیگر از زمینه‌های آسیب‌پذیر در پدیده فقه‌السییره‌هاست. در
سیره نبوی رویدادها و اتفاقات بسیاری ثبت شده است. برخی
از اتفاقات آشکارا جنبه دینی یا اجتماعی و حقوقی دارد. این
موارد هم در میان آیات و احادیث و هم شاید در ذیل همان
رویداد جنبه قانونی و فقهی آن مورد تأمل قرار گرفته است. اما
گاه موضوعاتی رخ می‌دهد که به خودی خود معمولی است، یا
یک رفتار طبیعی و انسانی است و برخی با غور بیش از حد در
این مباحث، علاقه‌مند هستند آنها را نیز تبدیل به یک موضوع
با حکم شرعی کنند. فرض کنید این واقعه: پیامبر(ص)
مشغول مذاکره با عروبه بن مسعود است و او هم خیلی خود را به
پیامبر نزدیک کرده. مغیره بن شعبه بالای سر حضرت ایستاده
و به او اشاره می‌کند که عقب برود. بر اساس این نقل، حکم
ایستادن بالای سر پیامبر برای مراقبت تبدیل به مسأله شده
است. آنگاه برای اینکه صورت مسأله هم درست شود اشاره به
رفتار عجم‌ها درباره شاهان شده که کسانی را همیشه بالای سر
آنان می‌گمارند. بعد هم صورت یک حکم و اینکه آیا وقتی لازم
است این کار باید صورت گیرد یا خیر و ادامه ماجرا. (فقه‌السییره
بوٹی، ص ۳۵۵ [حکم الوقوف علی الانسان و هو قاعد!]) یا این

در اندیشه تطبیق اسلام با شرایط و مسائل روز باشد. این امر
در وهله اول و زمانی که هدفش حل و فصل مسائل مستحدثه
یا به اصطلاح نوازل و واقعات باشد، امری مطلوب است، اما
زمانی که از چهارچوب قواعد اصولی خارج شود، گرفتار نوعی
هرج و مرج خواهد شد. برای مثال می‌توان به تلاش البوطی
برای استنباط حق رأی زنان از بیعت آنان، و حتی ایفای
نقش و مسؤولیت اجتماعی برابر برای زنان در کنار مردان،
آن هم از جنگ احد اشاره کرد. [عنوان بحث این است:
اشتراک المرأة مع الرجل علی أساس من المساواة التامة فی
جميع المسؤولیات التي ینبغی أن ینهض بها المسلم. بنگرید:
فقه السیره: البوطی، ص ۴۱۴]. از این دست برای اثبات
آزادی و دیگر مفاهیم تمدنی فراوان است که تلاش می‌شود
از نمونه‌های موجود در سیره‌ها بهره‌گیری شود، در حالی که
به خوبی آشکار است که فکری از بیرون به سیره تحمیل شده
است، نه آنکه فقهی از سیره استخراج شده باشد.

ب: تمسک به هر روایت پراکنده، هر نقل قول از دیگران، هر
روایت ضعیف و هر خبر پراکنده و بدون پشتوانه یکی از نقاط
آسیب‌پذیر این روش است. دلیل آن این است که نویسنده
در اندیشه بنای یک ساختمان فکری - فقهی برای نظام
زندگی و سیاسی است و از این رو، چندان به صحت و سقم
نقلها توجهی ندارد. به عبارت دیگر، وقتی تصور ما این باشد
که باید برای هر چیزی یک مستند شرعی درست کنیم و یا
آنکه احساس می‌کنیم اگر برای هر امری، پشتوانه‌ای شرعی
و منتسب به رسول خدا(ص) پیدا کنیم با استقبال بهتری
روبه‌رو می‌شود، دیگر به ضعف و قوت احادیث و نقل‌ها توجهی
نمی‌کنیم. درست مثل اینکه کسانی با تمسک به بسیاری
از احادیث ضعیف پزشکی، در صدد هستند پدیده‌ای به
نام طب دینی و شرعی درست کنند. جالب است بدانیم که

ما درباره برخی از مسائل نظری انقلاب، نوعی تلفیق میان اندیشه‌های مختلف اسلامی را داریم. در زمینه حکومت، در مواردی میراث‌دار مصر [و پاکستان، مقصود مودودی است] و تفکرات شیعی یعنی ولایت فقیه هستیم.

نکته که آدمی می‌تواند و مشروع است که پیشانی مسافری را که از راه رسیده است ببوسد، چرا که پیامبر(ص) پیشانی جعفر بن ابی طالب را در وقت بازگشت بوسیده است! (همان، ص ۳۶۵)

یک نکته مهم در اینجا این است که اصولاً کدام رفتار باید مصداق یک حکم شرعی باشد؟ از کجا باید درک کرد که این رفتار یا فعل مشخص، رفتاری است که الزاماً باید خداوند دستوری برای آن صادر کند؟ آیا چنین نیست که بخش‌هایی از زندگی، قسمی از افعال و رفتارها، انتخاب خود آدمیان است؟ آدمی حتماً باید برای تعیین ساعت خوراک خود از شرع دستور بگیرد؟ آدمی برای دانستن وقت، باید حکم شرعی داشته باشد، و... این نکته مهمی است که ما باید حدود و ثغور آن را در جای دیگری مشخص کنیم، نه اینکه چشممان به کلک سیره‌نویسان باشد که چه خبری از رفتارهای پیامبر، جزئی و کلی، گزارش کرده‌اند و ما الزاماً باید حکم و جواب یا ندب و اگر نشد جواز در بیاوریم.

دو یادآوری

الف: باید توجه داشت که بسیاری از آنچه که در فقه السیره‌های اخیر به عنوان منبعی برای فقه مطرح شده است، در واقع، روایاتی است که در حین آن وقایع مطرح شده و از قرن‌ها پیش منبع و مستندی برای مسائل فقهی بوده است. چنانکه بسیاری از آنچه که تلاش شده تا از سیره استخراج شود، به سادگی از قرآن قابل استخراج بوده و حتی تصریحات قرآنی در این باره وجود دارد، گرچه ممکن است در احادیث یا افعال پیامبر(ص) حدود و ثغور آن معین شده باشد که آن هم از پیش در فقه مورد توجه بوده است. یکی از کهن‌ترین آثار در زمینه استخراج مسائل فقهی از سیره، کتاب *زاد المعاد فی هدی خیر العباد* است که پس از بیان برخی از وقایع، آثار و نتایج فقهی برخاسته از آن را بیان می‌کند.

ب: فقه سیره به معنای دیگری هم هست. در اینجا فقه به معنای فهمیدن و درک کردن است، یعنی ما علاوه بر مطالعه سیره و خواندن آن، درک و فهمی هم باید از آن داشته باشیم. اینجا است که مفهوم «عبرت و موعظه» از سیره استنباط می‌شود. این جدای از فقه به معنای مصطلح آن است. در معنای مصطلح، بحث بر سر این است که از اخبار و وقایع سیره، احکام فقهی استخراج کنیم.

بخش قابل توجهی از رویکرد نویسندگان مسلمان به سیره نبوی در یکصد ساله گذشته، بر این پایه بوده است که سیره نبوی، نقش جدی‌تری در ساختن یک نظام فکری - فقهی

- اخلاقی برای جامعه اسلامی بر عهده گیرد. در این زمینه، دانشمندان و نویسندگان مسلمان، موفقیت‌هایی داشته‌اند و با خلق آثاری چند به بررسی سیره نبوی نشستند، آثاری پدید آورده‌اند که از نظر تبیین فکر اسلامی و درک بهتر آن، نیز ارزش‌های اخلاقی و همین‌طور درک احکام فقهی کمکی شایسته به معارف اسلامی کرده است.

در زمینه فقه، آثاری تحت عنوان «فقه السیره» پدید آمده است که در این نوشته، درباره آن سخن گفته شده است. نقش سیره نبوی در اندیشه و اخلاق، گرچه مهم است، اما قدری با تسامح می‌توان از کنارش گذشت، در حالی که «فقه» به دلیل اهمیت مسائل حقوقی، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

سابقه ضعف علم اصول در بررسی افعال الرسول، چنان که محققان یادآور شده‌اند، به همراه تسامح عصر جدید هم سبب شد تا بیشتر براساس نیازهای روز، نه براساس اصول علمی، به سیره مراجعه شده و شماری از قواعد و قوانین فقهی - حقوقی استخراج شود. این کار را هم افراطی‌ها و متشددین دینی و هم لیبرال‌ها و فریب‌خوردگان اندیشه‌های مدرن انجام دادند و در نتیجه دو برداشت فقهی افراطی و تفریطی از سیره ارائه شد که در مجموع تناسبی با اصل فقه اسلامی نداشت.

در حالی که فقهای قدیم، با نهایت دقت تلاش کرده بودند تا فقه منسجمی براساس علم اصول، بیشتر براساس قرآن و اقوال و افعال صریح پیامبر(ص) بنا کنند، در دوره اخیر، نویسندگان عمومی و بیشتر مورخ، تلاش کردند با مراجعه به برخی از نصوص سیره‌ای، برداشتی از اسلام ارائه دهند.

این کار فی حد نفسه در حد یک اجتهاد شرعی ایرادی ندارد، اما به دلیل آنکه در چهارچوب دقیق علم اصول نیست و البته با توجه به اهمیت این علم، لازم است تا بار دیگر مورد بررسی جدی قرار گیرد. طبعاً این کار، کاری مجتهدانه و علمی است که باید در مراکز علمی و حوزوی صورت گیرد، آن هم با همان احتیاطات فقهی و اجتهادی آرام و دقیق که ملاحظه کلیت دین، با تسلط به تمام متون، همراه با شناخت اهداف دین و رعایت قواعد دقیق اصولی را بکند، نه مؤسساتی که صرفاً در پی به‌روز کردن اسلام یا نوشتن جزوات تبلیغی یا در صدد تهیه سخنرانی‌های عمومی هستند.

به سخن دیگر، یک جامعه شرعی، باید با اجتهاد دقیق در متون فقهی، اجتهادی که یک نظام حقوقی منسجم با قرآن و سنت و ارزشهای دینی را فراهم کرده، اداره شود و این نیازمند تأمل بیشتر و دقیق در متون دینی از جمله سیره نبوی است و نباید سرسری و با ساده‌انگاری از سر آن گذشت.



باید توجه داشت که بسیاری از آنچه که در فقه السیره‌های اخیر به عنوان منبعی برای فقه مطرح شده است، در واقع، روایاتی است که در حین آن وقایع مطرح شده و از قرن‌ها پیش منبع و مستندی برای مسائل فقهی بوده است. چنانکه بسیاری از آنچه که تلاش شده تا از سیره استخراج شود، به سادگی از قرآن قابل استخراج بوده و حتی تصریحات قرآنی در این باره وجود دارد، گرچه ممکن است در احادیث یا افعال پیامبر(ص) حدود و ثغور آن معین شده باشد که آن هم از پیش در فقه مورد توجه بوده است.



در اصول دین گذاشته بودند، همیشه برای حکومت و جنبه سیاست، اعتبار خاصی قایل بودند. البته به دلیل آن که بعد از غیبت، امام معصوم نداشتند، به فقها پناه بردند. در این باره، و در دایره محدود تصرفات آنان اختلاف نظر داشتند، اما پیش از آن، به دلیل اینکه اقلیت بودند، اساساً توان تشکیل حکومت نداشتند. آنها به تقیه خو کرده بودند و آن را اصل می‌دانستند که اصل درستی هم برای یک اقلیت بود. بنابراین با حکومت‌ها همکاری می‌کردند، در حدی که بتوانند منافع شیعیان را حفظ کنند. تشکیل صفویه راه جدیدی را گشود و فقه سیاسی شیعه را زنده‌تر کرد. این وضعیت تا مشروطه یکسان باقی ماند هرچند در دوره قاجار به قوت دوره صفوی نبود. بعد از مشروطه، روحانیون شیعه کنار گذاشته شدند و دولت‌های بعد از مشروطه و پهلوی‌ها، مستقل از روحانیون، دولتی تشکیل دادند که برخلاف رویه صفویه و قاجاریه بود. تحمل چنین روشی در ایران که اکثریت را شیعه تشکیل می‌داد، ناممکن بود. همین امر سبب شد تا روحانیت به تدریج بحث ولایت فقیه را جدی‌تر گرفته و برای نخستین بار در سال ۱۳۴۲ در کارهای سیاسی مداخله جدی بکنند.

در سال ۱۳۴۵ کتابچه‌ای با عنوان *منشور نهضت اسلامی* نوشته شد که اساس آن بیانیه‌های علما درباره مسائل مختلف حکومت بود. این کتاب طرح یک دولت اسلامی را مطرح کرده بود. پیش از آن، فدائیان اسلام هم کتابی در این باره داده بودند. امام خمینی هم در سال ۱۳۴۸ درس‌های ولایت فقیه را دادند و رسماً نظریه جدیدی را برای سیاست اسلامی از نوع شیعی آن طراحی کردند. استناد اصلی ایشان، عمل به سیره رسول اکرم(ص) برای تشکیل حکومت بود و اختیاراتی را که ایشان داشتند برای فقها ثابت کردند. همان زمان کتابی مانند *انقلاب تکاملی اسلام*، اثر جلال الدین فارسی اساس تشکیل

در انقلاب ما

ما درباره برخی از مسائل نظری انقلاب، نوعی تلفیق میان اندیشه‌های مختلف اسلامی را داریم. در زمینه حکومت، در مواردی میراث‌دار مصر [و پاکستان، مقصود مودودی است] و تفکرات شیعی یعنی ولایت فقیه هستیم.

در بخش مصر، اندیشه خلافت و امارت و جمهوری در قالبی که اخوانی‌ها بسط دادند به ما رسید. نخستین مباحث مربوط به حکومت اسلامی در میان ما، از آن ناحیه بود. حتی در مشروطه هم درباره رابطه نائینی و کواکبی بحث‌های زیادی مطرح شده است. رسائل سیاسی این دوره از این حیث اهمیت دارد و بنده آنها را در رسائل سیاسی مرور کرده‌ام.

آنچه از مصر آمده، معمولاً متکی به همان معارفی است که در کتاب‌های مربوط به نظام‌الحکم بود.

در واقع، در تقابل فکر غربی و دینی، این مهم بود که ما چه داریم. در اینجا دو بحث بود؛ یکی اینکه ما در اسلام بحث اداره فعلی دنیا را نداریم، دیگر اینکه داشته‌ایم، اما به کار امروز نمی‌آید. بنابراین بحث‌های ما در «داشتن» و «توانایی» آنها برای اداره بوده است. اطلاعات تفصیلی‌تر درباره چگونگی تطبیق با وضعیت دنیای جدید است. نتیجه این تحول این بود که متون زیادی درباره حکومت اسلامی براساس سیره نبوی نوشته شد. سیره نبوی از آن بخش‌هایی است که شیعه و سنی در آن اشتراک نظر دارند. بنابراین به راحتی ممکن بود که این مباحث از آن طرف به این طرف بیاید.

یکی از کارهایی که در این مسیر صورت می‌گرفت، نوعی بازتفسیر برخی از مفاهیم گذشته و همین‌طور مقاطع تاریخی اسلامی بود که در چهارچوب نگره‌های تازه با سمت و سوی حکومتی تفسیر می‌شد.

از سوی دیگر، فقهای شیعه که امامت را نه در فقه بلکه



مهمترین معضل امروز در جهان اسلام، نبودن یک تفکر منسجم و نظریه استوار و مورد توافق است. به عبارت دیگر، اوضاع به شکلی درآمده است که هر کسی با ایجاد یک سایت، و اخیراً شبکه ماهواره‌ای، مرجعیتی دینی درست کرده و افرادی را مرید خود کرده است. اگر روزی، آمدن تلگراف سبب شد تا همه مسلمانان، شیعیان جدا و سنی‌ها جدا، با خط تلگراف به مرکزی مانند نجف یا قم یا قاهره، متحداً متصل شوند، اینترنت سبب شده است تا تفرقه فکری در مرجعیت دینی به صورت گسترده ایجاد شود و هر طلبه تحصیل کرده و ناکرده‌ای رهبری گروهی را بر عهده گرفته و با سایت و نوشتن رساله‌های کوتاه فقهی، فرمان جهاد و کشت و کشتار و تکفیر بدهد.

حکومت را براساس سیره نبوی تبیین کرد. این کتاب ۲۸ بار چاپ شد و جز چاپ اول همه غیرمجاز بود. فارسی در این کتاب سیر شکل‌گیری حکومت اسلامی را نوشت. اثر یادشده برای اولین بار در سال ۱۳۴۸ منتشر شد. او پیش از این با افکار امام آشنا بود و کتاب *منشور نهضت اسلامی* را نوشته بود که طرحی برای حکومت اسلامی بود. بعدها هم کتاب *پیامبری و حکومت و پیامبری و جهاد* را نوشت.

همان طور که اشاره شد پیروی از سیره نبوی برای تشکیل حکومت، در گفته‌های امام خمینی هم به فراوانی مطرح می‌شد. امام بیشتر نگاه کلی به سیره نبوی برای اصل تشکیل حکومت داشت و این به خاطر پاسخ دادن به اعتراض کسانی بود که باور به جدایی دین از سیاست به معنای حکومت داشتند.

تشتت فکری سلفی‌ها و وهابی‌ها به دلیل اجتهادات سیاسی تازه

اصولاً جهان سنی، به لحاظ فقهی چهار مذهب داشت و یکی از آنها، همین حنابله نجد بودند که از فقه حنبلی پیروی می‌کردند. با ظهور وهابیت، این فضا شکسته شد و به پیروی از روشی که تا حدودی این تیمیه بنیاد گذاشته بود، نوعی اجتهاد آزاد شکل گرفت. اساس این تغییر هم بر این پایه بود که باید به احادیث توجه داشت و در احادیث مطالبی بود که در فقه حنبلی یا غیره نبود. وهابیت در این بستر رشد کرد و دولت سعودی، با تشکیل هیأت کبار علما، مرجعیت‌الزهر را از بین برد. از آنجایی که دولت سعودی استقرار داشت، نظارت بر علما را هم اعمال می‌کرد. طبعاً به دلیل اینکه این افراد سالها تحصیل کرده بودند، چهارچوبی برای مسائل خود داشتند.

از حوالی دهه ۸۰ میلادی قرن گذشته، تغییراتی در وهابیت پدید آمد. مهم‌ترین آنها این بود که نوعی وهابیت غیرسعودی و غیردولتی شکل گرفت. اینها مرجعیت هیأت کبار علما را قبول نداشتند و آنها را آلت دست دولت سعودی می‌دانستند و سعودی را هم آلت دست امریکا می‌دیدند. طبعاً اجتهاد آنان متفاوت بود. این اجتهاد به دلیل دیدگاه‌های سیاسی اینها، بیش از هر چیز نه روی شرک و توحید، که روی جهاد با کفار دست گذاشت. در این زمینه، دیدگاه‌های تازه‌ای شکل گرفت. این دیدگاهها براساس مراجعه به احادیث و سیره نبوی و تاریخ صدر اسلام بود. بسیاری از این افراد، تحصیلات بالایی نداشتند. به علاوه تنوع و تکثر میان آنان فراوان بود. این که آیا بن‌لادن را مرجع علمی می‌دانستند یا رهبر سیاسی، روشن نیست. ارتباط بسیاری از افراد در نقاط مختلف اسلام با مرکزیت هم قطع شده بود. نتیجه آنکه هر گروهی یا گروهکی

اجتهاد ویژه‌ای داشت. این مسأله معضل مهمی را ایجاد کرد و آن دادن فتاوی استثنایی و متفاوت بود، بیشتر آنها هم برای میدان جنگ بود. مخالفان به شدیدترین وجه با استناد به احادیث نبوی، محکوم می‌شدند.

در اینجا فقط یک نمونه جالب را مثال می‌زنم و آن این است که ابوبصیر طرطوسی که از سلفی‌های شام است در فتوایی که اخیراً بر ضد سلفی‌های عراقی [داعش] داده (در مقاله‌ای دو صفحه‌ای با عنوان «یترون اهل الشام و جند الشام و یتحقون بالدوله العراقیه» برای اثبات حرفش به یک حدیث استناد کرده است. دعوا بر سر این بوده است که سلفی‌های عراق که دولت شام و عراق اعلام کرده‌اند، نباید در سوریه و شام دخالت کنند و نیروهای سوری را به عراق منتقل کنند. این شخص که سالهاست از نظریه پردازان سلفی‌های سوری است می‌گوید پیغمبر (ص) فرموده است: «ستجدون اجنادا، جندا بالشام، جندا بالعراق، و جندا باليمن،... علیکم بالشام، فان الله عزوجل قد تکفل لی بالشام و اهله»؛ شما لشکریانی را تدارک خواهید دید. لشکری در شام، لشکری در عراق، و لشکری در یمن... شام مهم است، چون خداوند خود شام و اهل شام را تکفل کرده است.

استفاده از یک حدیث برای تعیین یک وضعیت سیاسی و اختلاف بین القاعده عراق با سلفی‌های سوریه به حدیثی که بدون شبهه اصل آن هم ساختگی است، جالب است! کتابهای جهادی معاصر سلفی‌ها، مملو از این قبیل مستندات است و این اجتهاد تازه، سبب شده است تا اوضاع فکری جهان اسلام از حالت یکنواختی گذشته دور شده و گرفتار تشتت شود.

فرق تلگراف و اینترنت در ایجاد تمرکز و تشتت در جهان اسلام!

مهمترین معضل امروز در جهان اسلام، نبودن یک تفکر منسجم و نظریه استوار و مورد توافق است. به عبارت دیگر، اوضاع به شکلی درآمده است که هر کسی با ایجاد یک سایت، و اخیراً شبکه ماهواره‌ای، مرجعیتی دینی درست کرده و افرادی را مرید خود کرده است. اگر روزی، آمدن تلگراف سبب شد تا همه مسلمانان، شیعیان جدا و سنی‌ها جدا، با خط تلگراف به مرکزی مانند نجف یا قم یا قاهره، متحداً متصل شوند، اینترنت سبب شده است تا تفرقه فکری در مرجعیت دینی به صورت گسترده ایجاد شود و هر طلبه تحصیل کرده و ناکرده‌ای رهبری گروهی را بر عهده گرفته و با سایت و نوشتن رساله‌های کوتاه فقهی، فرمان جهاد و کشت و کشتار و تکفیر بدهد.